

## توحید در قرآن

برای ورود به مباحث موضوعی قرآنی، نقطه‌ی شروع باید توحید باشد. چرا که ابتدا و انتها و ظاهر و باطن، همگی بر می‌گردد به توحید و خداوند:

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ<sup>۱</sup>

اوست اول و آخر (موجودی است پیش از همه و بعد از همه، اول سلسله علل و آخر و منتهی الیه سلسله معلولات است) و پیدا (از نظر آثار و تجلی صفات) و نمان (از نظر کنه و حقیقت ذات)، و او به همه چیز داناست.

### اسماء الحسنی الهی

لذا هر بحثی را که مطرح می‌کنیم: اخلاق، معاد، نبوت و...، باید ارتباط آن را با توحید بدانیم و به آن توجه داشته باشیم. در خود بحث توحید، باید از بحث اسماء آغاز نمود. زیرا شروع از مباحث عقلی و فلسفی، بی‌فایده است چرا که همان‌طور که اشاره کردیم، این مباحث دو کارکرد بیشتر ندارد: یا تقویت عقل یا إسقاطِ خصم (بحث با مشرکین و کافرین). به همین خاطر، مشاهده می‌کنیم که خود قرآن و اهل بیت هم، رویکردشان این نیست که مباحث پیچیده‌ی عقلی را مطرح نمایند. بلکه در سراسر قرآن که نگاه می‌کنیم، در جای جای آن، همواره به اسماء الهی ارجاع داده است. یعنی وقتی قرآن می‌خواهد ارتباط یک موضوع را به توحید مطرح نماید، از اسماء الهی استفاده می‌نماید. پس مدخل ما برای ورود به بحث توحید، بحث اسماء الهی می‌باشد. مناسب‌ترین آیه‌ی قرآن که پیرامون اسماء الهی می‌شود درباره‌اش بحث نمود، قسمت ابتدایی آیه‌ی زیر می‌باشد:

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ<sup>۲</sup>

و برای خداست بهترین نام‌ها (به جهت حسن معانی و علو مفاهیم آنها) پس او را بدان نام‌ها بخوانید و کسانی را که در نام‌های او به انحراف می‌روند (آنها را بر بت‌ها می‌نهند یا به گونه‌ای که سزاوار خدا نیست تفسیر می‌کنند) رها کنید، آنها به زودی آنچه را که انجام می‌دهند جزا داده شوند (تجسم عینی گفتار و کردار آنها کیفرشان خواهد بود).

نکات مربوط به این آیه:

- ❖ واژه‌ی الاسماء، این واژه جمع «اسم» می‌باشد که «ال» هم دارد. جمع محلی به ال، جمعیه است که دلالت بر عموم دارد (همه‌ی اسماء).
- ❖ در خصوص واژه‌ی اسم، دو نظر وجود دارد: عده‌ای می‌گویند این واژه از ریشه‌ی «سَمَوَ» است و عده‌ای هم معتقدند از ریشه‌ی «وَسَمَ» می‌باشد. عرفا، عمدتاً معتقدند که ریشه‌ی وسم صحیح می‌باشد. طبق نظر آنان، وسم به معنای داغ نهادن، مهر نهادن و نشان نهادن می‌باشد. بنابراین، عرفا می‌گویند: «بسم الله الرحمن الرحيم» یعنی: داغ می‌نهم [نفس خودم را] به نام رحمان و

<sup>۱</sup> سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۳

<sup>۲</sup> سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۸۰

رحیم. لذا، «نفسی» در این عبارت، محذوف می‌باشد. وقتی گفته می‌شود داغ می‌نهم، به این معناست که درد و عشق و سوز الهی بر این قلب، نهاده می‌شود و این قلب، سوز الهی را درک می‌کند و به این ترتیب، بنده فقط خداوند را می‌بیند و فقط او را می‌خواند. فلذا بنا به قول عرفا، عبارت **وَ لِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی** یعنی «برای خداست همه‌ی نشان‌ها و داغ‌هایی که نیکو است و بر جان ما می‌نهد».

اما عمدتاً اسم را از ریشه‌ی **سَمَوَ** می‌دانند؛ سمو یعنی اسم نهادن، نام نهادن. اگر اسم را از این ریشه بدانیم، آن‌گاه تعریف اسم به این صورت می‌شود: چیزی که با یک صفتِ خاص، از ذاتی خبر می‌دهد. مثلاً وقتی می‌گوییم «حی» اسم است، یعنی از یک ذات دلالت می‌کند که صفتِ حیات را دارد. لذا وقتی می‌گوییم همه‌ی اسماء برای خداست، یعنی حیات، قدرت، علم، حکمت و... همگی بدون هیچ قید و محدودیتی برای خداوند می‌باشد و هر موجودی هم که بهره‌ای از این اسم‌ها برده باشد، به همان اندازه از نور خداوند استفاده نموده است. فلذا با این بیان، عبارت **وَ لِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی** یعنی «همه‌ی عبارت نیکو به طور مطلق، از آن خداوند است». در نتیجه، طبق این قول، هر خیر و عبارت نیکویی که در عالم مشاهده می‌شود، مطلقاً از آن خداوند و تجلی او می‌باشد. اگر انسان چنین نگاهی به موجودات و آفریده‌های خداوند داشته باشد، دیگر اشیاء برای انسان، از خودشان تهی می‌شوند و هر خیری که مشاهده می‌کند، برای خداوند می‌بیند. و هم‌چنین، اگر شروزی در عالم مشاهده می‌کند، به خاطر آن خیری‌ست که بروز پیدا نکرده.

### نکات مربوط به آیه‌ی «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ»

از آیات مهم دیگری که مربوط به بحث توحید و اسماء الهی می‌باشد، خود آیه‌ی

#### **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**

است. در این آیه هم، بسته به اینکه معنای اسم را چه چیز بگیریم، معنای آیه متفاوت می‌شود. عبارت **بِسْمِ** یک جارومجروری‌ست که متعلق به محذوف می‌باشد. اینکه محذوف این عبارت چیست، مورد اختلاف می‌باشد. عده‌ای می‌گویند این جارومجرور، متعلق است به فعل **أَبْتَدَوْا**؛ یعنی شروع می‌کنم به وسیله‌ی اسم **اللّٰهِ رَحْمٰنِ** و رحیم. اما عرفایی که اسم را از ریشه‌ی **وسم** می‌دانند، معتقدند که **بِسْمِ** متعلق می‌شود به **أَوْسَمُ** محذوف (که در اعلال واو می‌افتد و می‌شود: **أَسِمُ**)؛ یعنی داغ می‌نهم [نفسم را] با نشان **اللّٰهِ رَحْمٰنِ** و رحیم. لذا بسیاری معتقدند وقتی انسان این چنین ذوب در ذات اقدس ربوبی می‌شود، نتیجه این می‌شود که هر کاری از دستش برخواهد آمد؛ مُرده زنده می‌کند، از روی آب راه می‌رود و...

این آیه‌ی شریفه آن‌قدر بزرگ و عظیم است که همه‌ی معارف را در خود جمع نموده؛ همان‌طور که امیرالمؤمنین هم فرموده‌اند:

اسرار کلام الله فی القرآن، و اسرار القرآن فی الفاتحة، و اسرار الفاتحة فی بسم الله الرحمن الرحيم و اسرار بسم الله

الرحمن الرحيم فی باء بسم الله الرحمن الرحيم و اسرار الباء فی النقطة التي تحت الباء و انا النقطة التي تحت الباء

وقتی همه‌ی قرآن در بسم الله الرحمن الرحيم جمع شده باشد و همه‌ی بسم الله الرحمن الرحيم در باءِ آن جمع شده باشد و همه‌ی باء، در نقطه‌ی آن باشد، به این معناست که اگر نقطه را از این عبارت حذف کنیم، هیچ چیزی از اسرار آن باقی نمی‌ماند. لذا وقتی امیرالمؤمنین می‌فرمایند: «من نقطه‌ی باء هستم» یعنی بدون وجود ایشان، فهم قرآن ممکن نیست و هیچ معرفتی وجود نخواهد داشت و به این ترتیب، همه‌ی معارف، منحرف می‌شوند.

اگر دقیق‌تر به این روایت نگاه کنیم، می‌فهمیم که اصلاً بدون وجود امیرالمؤمنین، هیچ موجودی، موجود نخواهد بود؛ چرا که ایشان نقطه‌ی باءِ بسم الله می‌باشند و ما می‌دانیم باء در این عبارت شریفه، باء استعانت می‌باشد. لذا وقتی ایشان می‌گویند من نقطه‌ی باء هستم، یعنی یک و فقط یک طریق برای رسیدن به اسماء الهی وجود دارد و آن هم وجودِ مبارکِ امیرالمؤمنین می‌باشد.